

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و برزنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

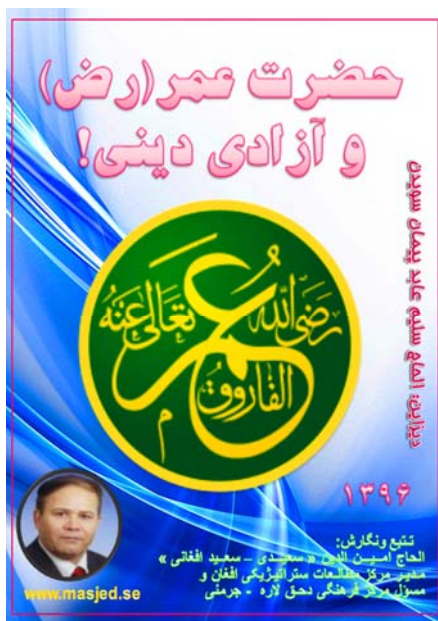
afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

الحاج داکتر امین الدین سعیدی (سعید افغانی)
۲۱ جنوری ۲۰۱۸

حضرت عمر (رض) و آزادی دینی!



قبل از همه باید گفت، که (ایمان از نظر اهل سنت والجماعت عبارت از اقرار به لسان، تصدیق به قلب و عمل به جوارح است.)
«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (سوره الحجرات ۱۴)

ترجمه: اعراب (بادیه نشین) گفتند: «ایمان آورده ایم» (ای پیامبر!) بگو: «شما ایمان نیاورده اید، لیکن بگوئید: اسلام آورده ایم، و هنوز ایمان در دلهایتان وارد نشده است و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید چیزی از (پاداش) اعمالتان کاسته نمی شود، همانا خداوند آمرزنده مهربان است.»

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (سوره الحجرات ۱۵)

ترجمه: مؤمنان (حقیقی) تنها کسانی اند که به الله و پیامبرش ایمان آورده اند، سپس (در این باره) شک (و تردید) نکرده اند، و با اموال خود و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند، اینانند که راستگویانند.
و تعریف مؤمن هم در آیت فوق الذکر به صراحت توضیح شده است.

یعنی مؤمن با ایمان قلبی رابطه خود را با الله (جل جلاله) نگهداشته مطابق به اوامر و احکام الهی عمل می نماید.
مسلم است که ایمان و رابطه قلبی به اجبار حاصل شده نمی تواند و نمی شود.

پروردگار با عظمت در (آیت ۲۴ سوره انبیاء) در خطاب به کفار می فرماید: «هاتوا برهانکم» در این آیت مبارکه به وضاحت تام معلوم می شود که دین مبین اسلام: «طرفدار برهان، دلیل و منطق است و نه اجبار» بناءً گفته می توانیم: جمله «لا اکراه فی الدین» (آیت ۲۵۶، سوره بقره - اکراه در دین نیست) بیانگر یک حقیقت است:

ایمان قلبی با اجبار حاصل نمی‌شود؛ بلکه عمدتاً با برهان، حکمت، موعظه، اخلاق و دیدن نتیجه کار، چنین ایمانی پیدا می‌شود؛ البته این بدان معنا نیست که با استفاده از این شعار، انسان دست به هر عمل منکری بزند، و بگوید که من آزاد هستم و در دین اسلام جبر نیست. برای این عده از انسان‌ها باید گفت که در دین مقدس اسلام، نهی از منکر، جهاد، تعزیرات، حدود، دیات و قصاص برای برخورد با قانون شکنان و بد اخلاقان با تدابیر و قوانین خاصی، وجود دارند.

از فهم و محتوای آیت مبارکه (لااکراه فی الدین) همین را فهمیده می‌توانیم که فضیلت و عمل صالح بدون اختیار فضیلت و عمل صالح حاصل نمی‌گردد.

بلی، آنچه در آن اعمال اکراه و اجبار می‌توان نمود، صورت دین الهی است نه حقیقت آن. «پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم در مدت ۱۳ سال که در مکه زندگی نمود، اساس و تهداب دین مقدس اسلام را با شعار برابری، آزادی، برادری، شادی و محبت در دل یاران خود می‌رویاند. و نباید فراموش کرد که: اسلام به این دلیل اسلام نامیده شده است چون سلامتی و سربلندی و عزت را برای پیروان و عالم بشریت به همراه دارد.

مفسرین در تفسیر (آیت ۲۵۶ سوره بقره) پنج قول مشهوری را طرح نموده‌اند، که ما برای توضیح بیشتر این مبحث به توضیح مختصر آن می‌پردازیم:

اول:- آنچه از اشخاصی که بعد از جنگ، بدین اسلام مشرف شده و دین اسلام را قبول نموده‌اند، نباید گفت که با اکراه دین مقدس اسلام را پذیرفته‌اند.

دوم:- هدف در آیت متبرکه «لااکراه فی الدین» اهل کتاب هستند، که پس از قبول پرداخت جزیه (مالیه حسب قوانین امروز) آنان را مجبور به پذیرش دین اسلام نکنید.

سوم:- هدف از آیت متبرکه، همه کفار بوده، ولی سپس با نزول آیات (۵ سوره توبه، درباره قتال و آیت ۷۳ سوره توبه، در باره جهاد «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و ماوهم جهنم و بنس المصیر» (ای پیامبر با کافران و منافقان بستیز و بر آنان سخت بگیر و جایگاه آنها جهنم و بد سرانجامی است)، این آیت نسخ شده است. (البته مفسرینی که در مورد (آیت ۲۵۶ سوره بقره) رأی نسخ را پیشکش نموده‌اند، تعدادشان بی نهایت قلیل‌اند، که ضرورت به بحث تفصیلی دارد.)

چهارم:- تعدادی از مفسرین بدان عقیده‌اند که هدف از «لااکراه فی الدین» تعدادی معینی از انصار بوده‌اند، طوری که در شأن نزول این آیت مبارکه آمده است: که این سوره در باره مردی از اهل مدینه و از قبیله بنی سالم بن عوف، در مورد شخصی به نام «حصین»، نازل شده است: قصه طوری است که: «حصین» که خودش مسلمان شده بود، دو پسر داشت که به دین نصرانی بودند و تا هنوز بدین اسلام مشرف نشده بودند.

این مرد داستان پسران خویش را به حضور محمد صلی الله علیه و سلم عرض داشتند:

یا رسول الله! آیا می‌توانیم آن دو پسر خویش را مجبور به قبولی دین اسلام کنیم؟ چون آنان حاضر نیستند که غیر از نصرانیت دین دیگری را بپذیرند؟

در همین وقت در جواب شخص متذکره آیت شریفه «لااکراه فی الدین...» نازل شد.

همچنان برخی مفسرین در شأن نزول این آیت فرموده‌اند که: مردی از انصار غلامی داشت سیاه پوست به نام «صبیح» می‌خواستند او را به دین اسلام به زور مجبور سازند. در همین اثنا آیت «لااکراه فی الدین» بر پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شد و به «صبیح» و تمام مسلمانان هدایت داد شد تا در پذیرش دین کوچکترین اجبار

واکراهی را بر مردم روا ندارند و فرمود: که انسان ها از کمال اختیار و آزادی برخوردار می باشند. به این ترتیب در حقیقت بر پذیرش ایمان زور و اکراه امکان ندارد.

دین مقدس اسلام ارتباط ایمان را با اعضای ظاهری ندانسته، بلکه ایمان و عدم ایمان را از اموری قرار داده است که ارتباط اساسی به خواست خود انسان و میل و رضایت درونی او دارد. طوری که خداوند متعال می فرماید: «**وقل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر**» (بگو: حق همان چیزی است که) از سوی پروردگار تان (آمده) است (ومن آن را با خود آورده ام و برنامه من و همه مؤمنان است) پس هرکس که می خواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس می خواهد (بدان) کافر شود. (سوره الکهف: ۲۹)

بنابراین از نظر اسلام آزادی که خارج از مسیر حق و صراط المستقیم الهی باشد آزادی نیست؛ بلکه قید و بندی به ظاهر آزادی است، که دین اسلام بسیاری از انسانهای به ظاهر آزاد را برده می شمارد؛ بردگانی که اسیر هوای نفس گشته اند و طعم شیرین آزادی واقعی را که در پرتو بندگی احکام الهی و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم حاصل می گردد نچشیده اند.

دین اسلام دین موعظه حسنه است و این دین به پیروان خویش هدایت می فرماید تا در نشر و تبلیغ دین خط مشی حکیمانه را تعقیب نمایند و بر اساس حکمت، گفتار نیک و کردار نیک مردم را به دین اسلام جلب و از جبر و اکراه جلوگیری به عمل آرند. «**أدع إلى سبيل ربك بالحكمة والوعظة الحسنه وجادلهم بالتي هي أحسن**» (سوره النحل: ۱۲۵) (ای پیامبر: مردمان را با سخنان استوار و به اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت، فراخوان و با ایشان با شیوه نیکو تر گفتگو کن) بنابر همین سیاست الهی است:

که پیامبر اسلام محمد (صلی الله علیه و سلم) در اولین قانون مدینه، بعد از هجرت قید کرد که یهودیها و مسلمانان باهم مشترک زندگی آرام را تشکیل می دهند. و به حق آنان در باقی ماندن به دین شان اعتراف کرد.

پنجم: - تعدادی از مفسرین بدین عقیده اند که این آیت درباره هیچ شخص و یا هم هیچ جماعتی نازل نشده است. بلکه فهم عالی این آیت پیامی جهان شمول و انسانی است که در حکم آن آمده است: **دین یک مسأله اعتقادی و قلبی است و اکراه و اجبار در آن محال است و بنده مختار و مخیر می باشد. ناگفته نباید گذاشت که این نظریه توسط کثیری از مفسرین مورد تأیید هم قرار گرفته است.**

بعضی علماء به این نظر هستند که قانون شریعت اسلام به زور است بناً کفار در آن (سه اختیار دارند قتال، جزیه و یا ایمان آوردن) اما نفس خود ایمان آوردن اختیاری است و حتی ایمان به زور مورد قبول الله متعال جل جلاله نیز نمی گردد و آزادی ادیان دیگر هم در سیطره اسلام طبق قوانین مشخص فقهی قرار دارد. مثلاً شخص یهودی و یا عیسوی اگر دزدی کند چه عکس العمل با او صورت می گیرد اما به عکس اگر ایشان بین خود نکاح می کنند طبق ارشادات دین خود شان صورت می گیرد اما اگر مشکلی بین شان پیدا شد در آن صورت طبق اصول شریعت اسلامی با ایشان برخورد می شود. طوری که در صفحات بعدی همین مبحث مذکور است و سیاستش در قبال یهود و نصاری در این جملات وی خلاصه می شود که فرمود (ما به آن ها تعهد داده ایم که در عبادتگاه های شان آزاد باشند هر کاری که دلشان می خواهد در آنجا انجام دهند و ما آن ها را مجبور به انجام چیزی نکنیم که از توانشان خارج باشد و آن ها را در مقابل دشمن یاری دهیم، بر اساس احکام آئین خود مسایل خود را حل نمایند، مگر این که با رضایت خود به ما مراجعه نمایند آن گاه ما بر اساس احکام خویش در میان آن ها قضاوت خواهیم کرد)

و در عین وقت مسلمان شدن و یا جزیه دادن به اراده خود شخص است اما چون مسلمان شد و بعداً مرتد گردید به اساس احادیث صحیح حکم مرتد بالایش اجراء می گردد.

همچنان قابل تذکر است که از مجموع اقوال مفسرین، که در تفسیر این آیت مبارکه در فوق بیان یافت، قول و نظریه اخیر الذکر نزدیک به صواب می باشد. و از فهم و محتوای آیت متبرکه « لا اكره في الدين » چنین استنباط باید نمود: دین امری اجباری و غیر ارادی نیست، برای این که حقیقت دین روشن است؛ و راه هدایت و رشد در دین روشن می باشد، راه غی و ضلالت هم روشن، و انسان در پذیرش ایمان و کفر آزاد و مختار است. بناءً انسان می تواند راه صواب را انتخاب کند و یا هم می تواند راه ضلالت را برای مسیر زندگی خویش که همانا خسران دنیا و آخرت است انتخاب کند.

بر بنیاد همین رهنمود های قرآنی است که امیر المؤمنین حضرت عمر (رضی الله عنه) در دوران خلافت خویش (که مدت ده سال و شش ماه و چهار روز را دربر گرفت) در جنب سایر خدمات فراموش ناشدنی، بنیادی و اساسی به آزادی های دینی اهمیت و توجه خاصی داشت و در این باره روش رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلیفه اول اسلام حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) را تعقیب و ادامه داد، چنان که اهل کتاب را بر دین خودشان گذاشت و معابد آنها را به حال خود رها کرد و مطابق این حکم الهی که می فرماید عمل نمود: «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوْمُعُ وَيَبِعَ وَصَلَوْتُ وَمَسْجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» (سوره الحج: ۴۰). (اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدها که در آنها خدا بسیار یاد می شود، تخریب و ویران می گردد).

مؤرخین می نویسند امیر المؤمنین حضرت عمر برای مسؤولین امور که مصروف فتوحات بودند اکیداً هدایت می فرمود که باید این اصل را به طور جدی رعایت فرمایند.

حضرت عمر (رض) با تمام احترام به ادیان دیگر و عدم اجبار افراد برای ورود به دین اسلام این اصل را در دستور روز قومندانان خود قرار داده بود.

می گویند روزی پیرزنی نصرانی نزد حضرت عمر (رض) آمد و خواستار کمک شد. خلیفه قبل از این که به او چیزی بدهد، از روی نصیحت به او گفت: خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را به حق فرستاده است. پس مسلمان شو تا در دنیا و آخرت در امن و سلامت به سر ببری. پیرزن گفت: من پیرزنی هستم که بر لب گور قرار دارم. آن گاه عمر حاجت او را برآورد و از این که او را به اسلام فرا خوانده بود ترسید که مبادا دعوت او اجبار به حساب آید، بنابراین استغفار کرد و گفت:

بار الها! من او را راهنمایی کردم و قصد اجبار نداشتم (معامله غیر المسلمین فی المجتمع الإسلامی، إدوار غالی صفحه ۴۱).

همچنین حضرت عمر غلامی نصرانی به نام «اشق» داشت. او می گوید: عمر به من گفت: مسلمان شو تا بتوانم از تو در امور مسلمانان استفاده کنم. چرا که شایسته نیست در امور آنان از غیر مسلمان کار گرفته شود. من نپذیرفتم و مسلمان نشدم. عمر گفت: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ». «در دین هیچ اجباری در کار نیست». مؤرخین می افزایند، زمانی که این غلام بر بستر مرگ قرار داشت، او را آزاد ساخت و برایش گفت: هر جا که می خواهی می توانی بروی. (نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۵۸/۱)).

خواننده محترم!

طوری که در فوق متذکر شدیم، در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب اهل کتاب، به شعایر و عبادات دینی خود چه در عبادتگاهها و چه در خانه های خود آزاد بودند و کسی برای آنها ایجاد مزاحمت نمی کرد. زیرا که اسلام به آنها حق

آزادی دینی داده بود. چنان که مؤرخ مشهور طبری، متن عهدنامه عمر را که برای اهل ایلیا (قدس) نوشته بود ذکر کرده و در آن آمده است:

اهل ایلیا با جان و مال و صلیبها و عبادتگاههای خود آزاد و تحت محافظت حکومت اسلامی هستند. (تاریخ الطبري)
(۴/۱۵۸)

همچنین در عهدنامه عمرو بن عاص به والی مصر که برای مصریان نوشته، آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم.

این امان نامه عمرو بن عاص به اهل مصر است که بر اساس آن، جان، مال، عبادتگاه و صلیبهای آنان در همه جا از امنیت کامل برخوردار خواهند بود و به خاطر توثیق عهدنامه در پایان آمده است: مفاد این عهدنامه بر ذمه خدا و پیامبر و امیر المؤمنین و سایر مسلمانان نوشته شده است. (البدایة والنهاية ۷/۹۸).

فقهای اسلام نیز اتفاق نظر دارند که باید با کافرانی که تحت سلطه دولت اسلامی زندگی می نمایند، آزادی دینی داده شود تا شعایر مذهبی خود را آزادانه انجام دهند، و نباید کسی برای آنها در این باره مزاحمت ایجاد نماید، مگر این که بخواهند در شهرهای مسلمان نشین شعایر دینی خود را آشکارا انجام دهند.

مثلاً بخواهند صلیبها را بیورند، در این صورت ممانعت صورت گیرد. البته در شهرها و قریه جات که صد درصد خودشان هستند، ممانعت ندارد. (السلطة التنفيذية د. محمد الدهلوي (۲/۷۲۵)).

شیخ غزالی میگوید: آزادی فکر و اندیشه آن طور که در اسلام مطرح است در هیچ یک از قاره‌های پنج‌گانه دنیا شناخته شده نیست. اصلاً در دنیا جز برای اسلام برای هیچ آئینی این اتفاق نیفتاده است که پس از تسلط کامل بر بخشی از این کره خاکی به مخالفین خود حق آزادی فکر و عقیدتی بدهند. (حقوق الإنسان بین تعالیم الإسلام وإعلان الأمم المتحدة ص ۱۱۱).

حضرت عمر (رض)، آزادی فکر و عقیده را به عنوان یک قانون در جامعه رایج کرده و سیاستش در قبال یهود و نصاری در این جملات وی خلاصه می‌شود که فرمود:

ما به آنها تعهد داده‌ایم که در عبادتگاه‌هایشان آزاد باشند هر کاری که دلشان می‌خواهد در آنجا انجام دهند، و ما آنها را مجبور به انجام چیزی نکنیم که از توانشان خارج باشد و آنها را در مقابل دشمن یاری دهیم، بر اساس احکام آئین خود مسایل خود را حل نمایند، مگر این که با رضایت خود به ما مراجعه نمایند آن‌گاه ما بر اساس احکام خویش در میان آنها قضاوت خواهیم کرد. (نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين صفحه ۱۱۷).

همچنین در مورد عمر بن خطاب نقل است که با ذمیان با تسامح برخورد می‌کرد و اگر از پرداخت جزیه عاجز می‌شدند آنان را معاف می‌کرد.

به طور مثال در یکی از روزها زمانی که امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) مشغول گشت و گذار در بین محلات مختلف مدینه بود، در شهر پیرمرد نابینائی را دید که در کنار خانه‌ای ایستاده و از مردم مصروف گدائی جمع کردن خیر می‌باشد، دیدن این وضع برای خلیفه ناگوار و ناخوشایند بود که شخصی از رعیت خود را ببیند که محتاج و گدائیگر باشد. پیش رفت و از پیرمرد پرسید! چه چیز تو را مجبور به سؤال گری و گدائی کرده است؟ پیرمرد نابینا گفت! از خلیفه بپرس و دگرگونی زمانه.

حضرت عمر (رض) پرسیدند: آیا نیاز داری از بیت المال نمی‌گیری؟

پیرمرد جواب داد: هرگز! زیرا من یهودی هستم.

پس از شنیدن این جواب، خلیفه دستش را به آرامی بر پشت پیر مرد کشید آنگاه دست‌های ضعیف و ناتوان پیر مرد فقیر را در میان دستهایش گرفت و با محبت از او خواست همراهش برود.

مرد نابینا که حضرت عمر(رض) را نمی‌شناخت پرسید: کجا باید بیایم؟ حضرت عمر (رض) بدون آن که خود را معرفی کند فرمود: به خانه من بیا. می‌خواهم مقداری پول به تو بدهم، زیرا اکنون چیزی همراه ندارم. پیر مرد به راه افتاد و حضرت عمر(رض) مرد یهودی را به خانه اش برد و به خزانهدار بیت المال گفت: این پیر مرد یهودی است، به خدا قسم که ما در حق او به عدالت رفتار نکرده‌ایم، زیرا صدقات از آن فقراء و مساکین مسلمان و اهل کتاب است در حالی که او از افراد نیازمند است که اهل کتاب می‌باشد. پیر مرد یهودی وقتی فهمید او امیرالمؤمنین است و محبتش را در مقابل خویش دید، کلمه توحید را بر زبان آورد. حضرت عمر (رض) به پیر مرد نابینا مبلغی پول داد سپس برای امثال او از غیر مسلمان‌ها حقوقی تعیین کردند تا گدائی نکنند و آبروی شان محفوظ بماند. (تفصیل موضوع را می‌توان در کتاب: زندگی‌نامه فاروق اعظم عمر بن خطاب نوشته: محمد کامل حسن الحامی مترجم: مولوی غلام حیدر فاروقی ویا هم در کتاب «الأموال لأبي عبید صفحه ۵۷، أحكام أهل الذمة لابن القيم (۱/۳۸). مطالعه فرماید .

ادامه دارد